تأملی در محتوا و مضمون *رسائل فارسی* پیر هرات
با تأکید بر دو مفهوم «عشق و محبت» و «جایگاه انسان کامل»

فاطمه کوپا*

چکیده: *رسائل فارسی* خواجه عبدالله انصاری با بهره‌گیری از یکی از گونه‌های زبانی خاص از ساحتی تجربی و معنایی ویژه سخن می‌گوید، ازاین‌رو باید با تأملی ژرف به اندرون آن قدم نهاد و معنای نهایی را دید و دریافت، زیرا این زبان پیرایه‌ای بر آن معنا نیست، بلکه با آن هم‌سو و هم‌عنان است، این رسائل در مجموعه‌ای بالغ بر هیجده رساله در عباراتی آراسته به سجع و دیگر آرایه‌های بلاغی درخور تأمل است.

پژوهش حاضر بر آن است که مضامین محتوایی این رسائل را با تأکید بر دو مفهوم «عشق و سرسپردگی» به عنوان توان‌مایهٔ معنویِ گذار از طریق حق؛ و جایگاه «انسان کامل» و محوریت وجودی او به عنوان هدف غایی خلقت، بررسی و مقایسه‌ای ضمنی با برخی از آثار عرفانی او کند.

به جز این برآیندهای نهایی، پژوهش حاضر حاکی از هم‌گونی و هم‌سانی مضامین رسالات با امهات آثار عرفانی و سیر دایره‌وار و رو به تکامل عشق و معرفت و منزلت انسان کامل به عنوان کلمهٔ فاصل و جامع و روح عالم (انسان کبیر) است.

کلیدواژه‌ها: *رسائل فارسی* پیر هرات، عشق و محبت، انسان کامل

---

* استادتمام دانشگاه پیام نور e-mail:f.kouppa@yahoo.com

دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۸/۱۲؛پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱۰/۲۱

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

مقدمه:

آثار و نوشته‌های عرفانی به دلیل امکان ایجاد تحول و دگرگونی در چگونگی ارتباط مخاطب با دنیای پیرامون، اشیا و فرآیندهای بیرونی و به دلیل بازآفرینی حقایق هستی، بستری مناسب جهت ایجاد معنا و تفاسیر معنوی به‌شمار می‌آیند. به بیان دیگر عرفان، جهان درونی انسان، اندیشه‌ها و هویت حقیقی او را با همهٔ ژرفا و پیچیدگی خود در گسترهٔ زمانی پهناور و در درون حرکت و تکامل آن به تصویر می‌کشد و درنهایت اثر عرفانی تبدیل به رمزی می‌شود که خواننده را می‌خواند و جایگاه حقیقی وی را به او نشان می‌دهد، به این معنا که احساس دگرگونی و انتقال به اوج تجربیات جدید ذوقی و معنوی را در مخاطب ایجاد می‌کند.

علت اصلی این امر در این مهم خلاصه می‌شود که منِ عارف از یک «من برتر و متعالی‌تر» سرچشمه می‌گیرد. آفاق معنوی او به گستردگی ازل و ابد، و اقالیم اندیشهٔ وی به فراخنای وجود اوست و از همین رو است که وی توان آن را می‌یابد که کدرترین و مبهم‌ترین احوال باطنی ما را برایمان روشن و شفاف سازد و به‌گونه‌ای جاندار و واقعی به تصویر کشد و از این طریق بر ادراک و ارادهٔ مخاطب اثر گذارد و او را به اندیشه و پرواز به‌سوی حقیقت، شهود و ایده‌آل فراخواند.

یکی از آثاری که در همین راستا به رشتهٔ تحریر درآمده، مجموعه *رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری* عارف و نویسنده قرن پنجم است.

رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری و مضامین عمدهٔ آن

رسائل فارسی پیر هرات[1] در مجموعه‌ای بالغ بر ۱۸ رساله و ۷۴۹ صفحه به رشته تحریر درآمده است و از حیث اشتمال بر آیات، احادیث، حکایات مربوط به عرفا، رموز عرفانی، اقوال و اشارات معنوی و ... کلامی آمیخته به نظم (۷۰۲ بیت فارسی و ۲ بیت عربی) و آراسته به آرایه‌های ادبی و عبارات کوتاه و بلند مسجع درخور توجه است.

موضوع کتاب بحث و بررسی پیرامون «علم بدایت و نهایت، توحید خاص الخاص، توحید ازلی، ذکر جان و جنان، ذکر لسان، رهبت، صفوت، طامات، طوالع، فردانیت، قطعیت، لیاذ، لحظ، مرجیان، مواصلت، موقنان، وجل، یافت، احکام ولایت، برینش، انقطاع و... است؛ از آن جمله است:

- کاری است که جز به ذوق و یافت این را در نتوان یافت و جز به دیدهٔ بی‌خودی فازین راه

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

نتوان دید به خودی و جز به محو قدم درین راه درست ناید قدم (انصاری، ۱۳۸۹: ۱۷۸) حری باید از نعت دنی، آزاده‌ای باید از وصف منی (انصاری، ۱۳۸۹: ۱۶۶).

- «فنا» نیستی است و آن نیست گشتن سه چیز است در سه چیز: نیست گشتن جستن در یافته، نیست گشتن شناختن در شناخته، نیست گشتن دیدن در دیده (انصاری، ۱۳۸۹: ۳۳۲).
- «شوق» آتشی است که شعلهٔ شعاع وی از میزان محبت خیزد و بوی عود وجود از احتراق چهرهٔ افتراق برانگیزد (انصاری، ۱۳۸۹: ۲۴۳).
- «انس» تسکین نیران جلال است و تمکین عاشق در میدان جمال (انصاری، ۱۳۸۹: ۳۵۳).
- «مشاهده» برخاستن عوایق است میان رهی و میان حق؛ و طریق به آن سه چیز است: یکی رسیدن از درجهٔ علم به درجهٔ حکمت، و دیگر رسیدن از درجهٔ صبر به درجهٔ صفاوت، و سدیگر رسیدن از درجهٔ معرفت به درجهٔ حقیقت (انصاری، ۱۳۸۹: ۳۳).
- مشاهدهٔ نهال حقایق یقین است که بیرون از تعلیم و تلقین است (انصاری، ۱۳۸۹: ۳۶۵).
- «توحید» آن نیست که او را بر سر زبان داری، توحید آن است که در میان جان داری. توحید نه همه آن است که یک‌بارگویی و یگانه باشی، توحید حقیقی آن است که از غیر او بیگانه باشی (انصاری، ۱۳۸۹: ۵۱۷).
- دوستی باز او بو که او را دوست بو، یا خود بازو در یک پوست بو، یک نشان دوستی این است که دوست با همه حال با دوست بو، در شادی و غم با او بو همدم (انصاری، ۱۳۸۹: ۱۹۳).
- یکی محقق از یافت نور بر سخن وی پیدا؛ دیگر خالی از سماع، بیگانگی بر سخن وی پیدا، و سه دیگر مدعی، بی‌حرمتی و وحشت بر سخن وی پیدا (انصاری، ۱۳۸۹: ۲۵۷) و...

یکی دیگر از نکات درخور عنایت در محتوای متن، درج حکایاتی معتنابه از بزرگان و مشایخ تصوف است، از آن جمله‌اند: حارث محاسبی، ابواسحق قرمیسینی، فضیل عیاض، معروف کرخی، سری سقطی، بشر حافی، ممشاد دینوری، خیر النسّاج، ابوبکر شبلی، ابوعلی رودباری، ابوبکر کتّانی، ابویعقوب نهر جوری، ابوالعباس سیّاری و...

ذکر امور شرعی با تأکید بر احادیث و سیره نبی اکرم(ص) و صحابه و تابعان در قالب تعابیر، رموز و اشارات عرفانی از خصایص دیگر متن است.

و اما محتوای کلی این رسائل مبتنی‌بر موارد ذیل است:

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

۱. *رساله چهل‌ودو فصل:* مشتمل بر حکایت احوال و نقل اقوال چهل‌ودو تن از مشایخ صوفیه؛ ۲. *صد میدان:* بیان مراتب و مدارج سلوک، ۳. *محبت‌نامه:* داستان محبت و مدارج آن؛ ۴. *رساله سؤال دل از جان:* دربارهٔ ابتدا و انتها و حاصل کار محبت؛ ۵. *رساله ذکر:* تکرار و تکمیل مطالب رسائل پیشین؛ ۶. *من مناجاته و فوائده:* تکرار بندهای بسیاری از دیگر رسائل؛ ۷. *و من کلامه:* سخن از موضوعاتی که در گذشته به مدلول آن اشارت داشته است؛ ۸. *رساله واردات:* مجموعه‌ای از دستوالعمل‌های سلوک؛ ۹. *و من مقالاته فی الموعظه:* مسائل عرفان و تصوف و مواجید و موعظه‌ها؛ ۱۰. *رساله بدون نام:* محبت و تکرار برخی از مطالب «سؤال دل از جان»؛ ۱۱. *و من مقولاته:* مناجات‌های مسجع؛ ۱۲. *کلمات:* پند و اندرز و لزوم تخلق به اخلاق الوهی؛ ۱۳. *پرده حجاب حقیقت ایمان:* اسرار در پرده حق؛ ۱۴. *کنز السالکین:* در مقالات عقل و عشق و نقش عشق در نیل به حق؛ ۱۵. *قلندرنامه:* بیان دشواری‌های طریق و لزوم همت پیر در نیل به حق (درگیری حقیقت و مجاز)؛ ۱۶. *الهی‌نامه:* مجموعه‌ای از مواجید، شطحیات و مناجات‌ها و تجارب عرفانی؛ ۱۷. *جنگی عرفانی:* تکرار برخی از مطالب رسائل دیگر؛ ۱۸. *فوائد:* تکرار برخی از مطالب رسائل دیگر؛ ۱۹. *برگزیده بخش‌هایی از طبقات الصوفیه:* مشتمل بر نقل کلمات مشایخ صوفیه (ارائهٔ دستورالعمل یا آیین‌نامه سلوک).

هم‌گونی و هم‌سویی مفهوم و مضمون نوشته‌های پیر هرات و دیگر بزرگان ادب فارسی از نکات درخور توجه متن است، از آن جمله است:

آن‌ها که عاشقان تو را طعنه می‌زنند معذور دارشان که رخت را ندیده‌اند
(انصاری، ۱۳۸۹: ۴۹۵)

مَنعم مکن ز عشق وی ای مفتی زمان معذور دارمت که تو او را ندیده‌ای
(حافظ، ۱۳۶۲: غزل ۲۹۴)

پیر هرات: «الهی! همه از تو می‌ترسند و من از خود. از تو همه نیک آید و از من بد» (انصاری، ۱۳۸۹: ۶۲۵).

خلق ترسند از تو من ترسم ز خود کز تو نیکو دیده‌ام از خویش بد
(عطار، ۱۳۷۳: ۷)

«بسا کسا که از ما به هزار فرسنگ است و زانو به زانوی ما دارد و بسا کسا که زانو به زانوی ما دارد و از ما به هزار فرسنگ است» (انصاری، ۱۳۸۹: ۳۱۵).

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی‌بصر دور» (سعدی، ۱۳۶۹: ۹۰).

«دیدهٔ پاک باید تا پاک بیند...» (انصاری، ۱۳۸۹: ۶۲۳).

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند　　پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

حافظ، ۱۳۶۲: غزل ۱۷۹

تأملی در جایگاه ادبی پیر هرات

خواجه عبدالله انصاری (د: ۴۸۱ق) که در تصوف به عنوان یک عالم الهی و عارف ربانی جایگاهی ارجمند دارد، از نظر ادبی نیز از چهره‌های درخشان، پیشاهنگ و مبدع به‌شمار می‌آید. آگاهی و سلطهٔ او بر لفظ و معنی و تفسیر قرآن مجید، حدیث و علوم دینی و دانش ژرف ادبی (تازی و دری) در طبع و ذوق و حافظه شگرف و دقیق او با زهد و تجربه‌های عرفانی ارزشمند درهم آمیخته و رنگ و بویی خاص به آثار او بخشیده است.

قلمرو آثار خواجه عبدالله انصاری از وعظ، خطابه، تذکیر، تفسیر، حدیث و کلام تا اخلاق، عرفان، معارف الهی، بیان اسرار و تعالیم طریقت و ترجمهٔ حال و نقد اقوال مشایخ صوفیه گسترده است. در هر میدان از میدان‌های رسالات، او را گوینده‌ای توانمند و آشنا با فنون ادب و قواعد بلاغت می‌یابیم که آگاهانه در تغییر و تحول شیوه‌های نثر می‌کوشد تا راه‌های نو فراروی آیندگان بگشاید. این تلاش و جست‌وجو نه‌تنها در آرایش نثر و بهره‌گیری از سجع، قرینه، توازن، جناس و کاربرد صنایع ادبی دیگر دیده می‌شود، بلکه در آمیزش نثر و شعر، چه در حوزهٔ صورت و چه در پهنهٔ معنی و طرح و قالب‌های ادبی متناسب با معانی و مضامین نیز مشاهده می‌شود. مجموع این عوامل، پیرهرات را تا مرتبهٔ پیشاهنگ در تاریخ تحول نثر فارسی دری ارتقا می‌بخشد. شناخت درست جایگاه او در تاریخ ادبی، آن‌گاه روشن می‌شود که فاصلهٔ زمانی دوران حیات او را با دوره رواج و اوج نثر آراسته و فنی (سده‌های ششم و هفتم هجری) در نظر آوریم (انصاری، ۱۳۸۹، مقدمه: سی‌وسه).

ظاهراً خواجه عبدالله انصاری نخستین نویسنده‌ای است که نثر فارسی را در بیان معانی شعری با تمام مشخصات و تکلفات آن به‌کار برده است. در این قبیل آثار نثر او عبارت است از قطعاتی متقابل و متوازن که در آن فقط در مواردی معدود برای ربط

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

افکار و معانی ممکن است قطعه‌ای بدون قرینه در رشته کلام آورده شود (رجایی بخارایی،۱۳۵۲: ۶۹).

در اینکه پیر هرات با شعر و ادب عربی آشنایی عمیق داشته، تردیدی نیست و این موضوع نه‌تنها با اشارات صریح منابع هم‌زمان یا پس از روزگار خواجه تأیید می‌شود، بلکه با تألیفات او به زبان عربی مانند «*منازل السائرین*، *اربعین فی الحدیث*، *ذم الکلام*، *علل المقامات*، *کتاب القدریه* و امثال آن و سرودن شعر به زبان عربی و از بر داشتن هزاران بیت شعر از شعرای عرب نیز تأیید می‌شود» (رازی، ۱۳۷۱: ۴۹۰).

آشنایی و اشتغال دیرین خواجه با فن خطابه و وعظ و لوازم و باریکی‌های این کار در شیوهٔ نگارش *رسائل فارسی* او تأثیری اساسی داشته است. بر این موارد آشنایی او با مواجید و اشارات و کلمات مشایخ تصوف و تفسیر و نقد او را باید افزود.

ابوالحسن باخرزی دربارهٔ توانایی او در وعظ و خطابه و شدت تأثیر کلام او می‌گوید: اگر قس بن ساعده سخنان و الفاظ او را می‌شنید، هیچ‌گاه در سوق عکاظ خطبه نمی‌کرد» (هروی، ۱۳۵۵: ۱۱).

از این گذشته شواهدی از اشارات صریح خواجه به جایگاه گفتار او در *طبقات الصوفیه* دیده می‌شود:

با سخن من نوری است که مرد مستمع پیش آن درمی‌شود و می‌پندارد که آن خود مایهٔ اوست، نیست که آن نور سخن است که در زندگانی می‌رود (انصاری، ۱۳۶۲: ۵۸).

«... هر چند جیحون معانی ما عیون حیات است و بیرجوهر و در نجات است و از عالم تحقیق است و سخنان ما چون سخنان بابلیان دقیق است (انصاری، ۱۳۶۲: ۶۷).

به جز این در رسالات پیر هرات عباراتی مبنی‌بر قصد آگاهانهٔ وی در آرایش سخن بر نمطی دیگرگون و متفاوت با پیشینیان وجود دارد که بررسی و تحلیل آن جنبه‌های مختلف ابداع و آفرینش ادبی و خاستگاه کلام و همچنین دلایل تألیف و تدوین رسالات او را روشن می‌کند:

پس ازین درویش درخواستند و گفتند که: ما را برین معنی تحفه‌ای باید از انفاس و رایحه‌ای از ارواح و کاس تو و سمن از چمن باغ تو و نوری از شمع و چراغ تو. جواب گفت: هر چند جیحون معانی ما عیون حیات است و بیرجوهر و در نجات است و از عالم تحقیق است و سخنان ما چون سخنان بابلیان دقیق است، لیکن خویش را

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

تکلیف کنیم و تصنیفی ظریف تألیف کنیم و سخنی چند گزینیم از واقعات این کوی، و سوسنی چند چینیم از طرف این جوی (انصاری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۳۳۹).

ارتباط ساختاری و محتوایی متن

آنچه در بررسی تحلیلی ساختار و محتوای این رسائل درخور اهمیت است، تعامل و ارتباط تنگاتنگ ساختار و محتوا با هم است، به این معنا که در نظام ادبی متن، واژه‌ها، عبارات، بخش‌ها و فصول کار با هم روابطی چندسویه و منطقی دارند و با بررسی و تدقیق در این خصوص می‌توان به درکی بهتر و دقیق‌تر از ساختار متن رسید.

به جز این، ساختار کلی متن مبتنی‌بر نوعی ساختار مدور یا دایره‌ای است؛ بدین معنا که سیر تحولات در متن به‌گونه‌ای است که به نقطهٔ آغازین آن بازمی‌گردد و به همان نقطه منتهی می‌شود.

از ویژگی‌های بارز متن‌هایی با این نوع ساختار، مقولهٔ تکرار است. تکرار عبارات، مفاهیم و واژگان چه در ابتدا و چه در میانهٔ متن، این ساختار را در ذهن تداعی می‌کند. به‌ویژه اگر این تکرار به‌وضوح در نقطهٔ آغاز و پایان متن رخ دهد، این ساختار به شکلی بهتر و پررنگ‌تر جلوه می‌کند. البته این تشابهات و تکرارها نه‌فقط ابتدا و انتها، بلکه حتی نقاط دیگری را به هم متصل می‌سازد و علاوه‌بر دایرهٔ کلی متن، دوایر متعدد دیگری را در متن به وجود می‌آورد.

در این متن، سیر تسلسلی ارتباط عشق و عاشق و معشوق در هیچ جای کتاب پایان نمی‌پذیرد. البته نمی‌توان منکر شد که سیر این ارتباط رو به تکامل است و از ابتدا تا مراحل تکامل به پیش می‌رود، اما برای این تکامل نقطهٔ پایانی وجود ندارد و اگر هم باشد برای تکاملِ ارتباط است نه نهایت یافتن آن. درنتیجه رابطهٔ میان عشق و عاشق و معشوق سیری دایره‌وار می‌یابد که نه نقطهٔ آغازین آن پیداست و نه نهایتی را می‌توان برای آن متصور شد. شاید یکی از دلایل عمدهٔ تکرار مضمون در رسالات مختلف خواجه عبدالله همین سیر رفت و برگشتی حرکت تحول آدمی است، چرا که این حرکت نیاز به تمدید و تجدید پیوسته دارد.

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

می‌توان نمودار این فرآیند روحی و معنوی را به‌گونهٔ زیر به تصویر کشید.

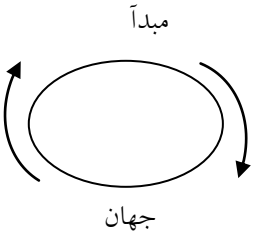

عشق و محبت و قدمت ازلی آن

شاید دلیل عمدهٔ تکرار مضمون عشق در متن حاضر و سیر دورانی آن، باور گروهی از عرفا مبنی بر ودیعه‌داری انسان از گوهر گرانبهای امانت الهی در نظام هستی یعنی عشق بوده است. چرا که این گروه «عشق را بنده‌ای خانه‌زاد می‌دانند که در شهرستان ازل پرورده شده» (سهروردی، ۱۳۷۲، ج۳: ۲۸۹) و مدت‌ها پیش از آنکه کائنات قدم بر صحیفهٔ هستی بگذارند، وجود داشته است و دلیل اصلی ناز و تعزز خاک از تقرب به درگاه حق نیز قدمت عشق حق به آدمی بوده است و گرنه «هیچ کس زهره نداشتی که لاف محبت زدی» (رازی، ۱۳۷۱: ۴۴).

الهی! اگر نه از تو آغاز این کارستی، لاف بندگی و مهر تو که یارستی (انصاری، ۱۳۸۹: ۶۷۲).

ما قبله یار خویشتن بودستیم از سجدهٔ آن بتان برآسودستیم
(انصاری، ۱۳۸۹: ۷۴۷)

از همین رو عشقی که وجود مردان حق و کاملان درگاه باری تعالی را تسخیر نموده، آن‌ها را نه‌تنها از تمامی کائنات، بلکه از نوع انسان نیز متمایز ساخته و به راهی درآورده که از سر، قدم ساخته و در طریق عشق حق، جان و دل را به قربانگاه برده‌اند:

روی می‌باید به خون خویش شست تا بود در عشق مرغ جانت چست
عاشقی در عشق اگر نیکو بود خویشتن کشتن طریق او بود
(عطار، ۱۳۳۸: ۲۸۶: ب ۲ و ۳)

در بادیهٔ وصال آن شهره‌نگار جانبازانند عاشقان رخ یار
(انصاری، ۱۳۸۹: ۷۴۵)

«دو گیتی رد می‌کنند و جان و دل بر سری» (انصاری، ۱۳۸۹: ۲۵۲).

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

بر در تو، کم و بیش و بد و نیک و دل و جان همه بر خاک زدم، از تو، تو را می‌خواهم
(سهروردی، ۱۳۷۲: ۱۴۸)

چرا که این عشق «خوش‌سودای شرکت‌سوز زفت» هرچه جز معبود را می‌سوزاند و بر در سرای بی‌خوشی و رهایی می‌نشاند:

عشق آن شعله‌ست کو چون برفروخت هرچه جز معشوق باقی، جمله سوخت
ماند الا...، باقی جمله رفت شاد باش ای عشق شرکت‌سوز زفت
(مثنوی، د ۵: ابیات ۵۹۱ و ۵۸۹)

یک چند طپیدم و در آن فرسودم آخر چو بسوختم فرا آسودم
(انصاری، ۱۳۸۹: ۷۳۲)

و به مرحلهٔ بی‌خودی و فقر و فنا می‌رساند:

«اکنون ما را نه بالینی نه نهالینی، نه فراشی نه قماشی، نه نقره‌ای نه صرّه‌ای، نه وجوهی نه شکوهی، نه عزیمتی نه غنیمتی، نه سامان نطقی و ندایی، نه زبان تقریری و ادایی» (انصاری، ۱۳۸۹: ۵۸۸).

که مقام وصلت و فنای در وجود یار رخ می‌نمایاند و محب را از خودی خود برمی‌آسایاند:

عشاق چو دل از وجود خود برگیرد اندر دود و دو زلف دلبر گیرد
(انصاری، ۱۳۸۹: ۷۴۴)

چرا که «درد او (عشق به او) بِبُرد و تو را از تو می‌آسایاند» (انصاری، ۱۳۸۹: ۱۴۰).

و اما آنچه آدمی را درخور گوهر امانت عشق می‌سازد و بر فراز برمی‌آورد، جوهر نورانی مجردی است که واسطهٔ میان روح و نفس او محسوب می‌شود و درحقیقت انسانیت انسان به‌واسطهٔ وجود اوست که تحقق می‌یابد، این لطیفهٔ ربانی و روحانی، نوری ازلی و سرّی عالی است که عرش ... و بارگاه الوهیت است و خدای تعالی به‌واسطهٔ آن به‌سوی آدمی می‌نگرد. ازاین‌رو

دل انسان مهبط و منزل وحی الهی است و آنچه بر دل می‌گذرد، در حقیقت الهام و وحی خداوندی است، البته این نوع از وحی در درجه‌ای نازل‌تر از وحی پیامبران قرار گرفته است و محدودهٔ آن به‌قدر فراخی دل بستگی دارد (خطیبی بلخی، ۱۳۵۲: ۹۷).

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

با این وصف، به‌رغم خلقت متمایز دل از «ملاط بهشت و سرشتن آن به آب حیات ابدی و پروردن آن به آفتاب سیصدوشصت نظر الوهی و تعبیه نهادن حقیقت ارزشمند عشق و معرفت در آن (رازی، ۱۳۷۱: ۷۴ با تصریف و تلخیص) حراست و حفاظت همواره آن از رهزنان ماده و معنا و بر درگاه داشتن پیوسته او یکی از اهم اصول سلوک طریق است: «دل فاسوی او دار و غیر او را بگذار» (انصاری، ۱۳۸۹: ۶۵). البته نیل به این مهم جز با تنبه پیوستهٔ دل و اندیشه و تفکر بر حال، حاصل نخواهد آمد. «چنان که تن را می‌گوشی از بدعت، دل را نیز می‌گوش به دورکردن از غفلت» (انصاری، ۱۳۸۹: ۴۵). «معرفتی باید دائم تا از عارفان شی، ار نتوانی بیداری در دل، تا از مسلمانان بی» (انصاری، ۱۳۸۹: ۱۱۱ و ۹).

و اما با وجود جایگاه ممتاز و بر فراز دل در پهنهٔ هستی، در صورت غفلت و افتادن از طریق چراغ مرده‌ای بیش نیست: «مراد دل از بهر تو به‌کارست یا نی، چراغ مرده را چه مقدار است؟!» (انصاری، ۱۳۸۹: ۶۶۷).

صورت باژگونهٔ این امر، بر حالت داشتن دل است که به وصلت و فراز رفتن بر اوج حقایق و اسرار و سلطنت بی‌مانند آن «حالت او را بر دل مستوی‌دار، تا بر اسرار او مستوی گردی» (انصاری، ۱۳۸۹: ۱۰۹)

ما را دلی است عاشق و حیران و مستمند سلطان‌وش سحرگه و گدّای نیم شب

(انصاری، ۱۳۸۹: ۷۲۳)

اما در برخی از باورهای عارفانه در سرسپردگی و عشق به معبود وابسته به میزان برخورداری هر یک از «حقیقت محمدی است؛ این حقیقت روح عالم و مظهر کامل‌ترین اسم خداوند؛ یعنی اسم اعظم است. او دلیل و سبب و هدف اصلی خلقت است، چرا که دلیل خلقت، حب الهی به ظهور و بروز ذات در قالب مظاهر اسما و صفات و رؤیت جمال و کمال حق در آیینهٔ غیر است.

پس افراد عالم از اعلی تا اسفل جمله مظاهر این نورند که در هر مظهری به صفتی ظاهر است. در هر مظهری که صفات این نور بیشتر ظاهر شود، آن مظهر کامل‌تر باشد در معنی ... ازاین‌رو اصحاب محسوسات و بعضی از اهل عرفان و سلوک از این نور بی‌خبرند، مگر «انسان کامل»... و آیه «وَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ جَمیعًا» بیان حال ایشان شود؛ و حضرت حبیب علیه السلام برای ادراک عقول، از این نور به عبارت اشارت فرمود که : «المؤمنون من نوری» (کاشفی سبزواری، ۱۳۹۰: ۷۲).

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

براساس برخی دیگر از باورهای عرفانی، فرزندان آدم در خاستگاه آغازین خود از مراتب و درجات متفاوتی برخوردارند، به این معنا که هر گروه از عصاره و بازماندهٔ وجودی گروه برتر و پیش‌تر از خود هستی می‌یابند. باور مؤلف *مرصاد العباد* نیز مؤید همین مدعا است:

پس از انوار ارواح انبیاء، ارواح اولیاء بیافرید، و از انوار ارواح اولیاء، ارواح مؤمنان بیافرید و از ارواح مؤمنان، ارواح عاصیان بیافرید و از ارواح عاصیان، ارواح منافقان بیافرید و کافران... پس بدان که ارواح انبیاء را نبات صفت از قند روح محمدی بیرون آوردند و ارواح اولیاء را به مثابت شکر سفید و ارواح مؤمنان را به مثابت شکر سرخ و ارواح عاصیان را به مثابت طبرزد و ارواح کفار را به مثابت شکر قوالب (رازی، ۱۳۷۱: ۳۸).

ارتباط «حقیقت محمدیه» یا نور «روح محمدی» با ارواح دیگر اصناف آدمیان

نور احدیت
↓
حقیقت محمدی نور روح نبی اکرم(ص)
← **قند صافی**
↓
ارواح انبیا
← **نبات بلدی**
↓
ارواح اولیا
← **شکر سفید**
↓
ارواح مؤمنان
← **شکر سرخ**
↓
ارواح عاصیان
← **طبرزد**
↓
ارواح منافقان و کافران
← **شکر قوالب**

و همین مهم است که به تفاوت و افتراق اصناف گوناگون می‌انجامد، لذا

کسی ده سال علم آموزد، چراغی برنیفروزد. درویشی حرفی بگوید، خلقی در آن بسوزد. این کار نه به جهد و کوشش است، بلکه به عطا و بخشش است. این کار نه به

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

طاعت است، بلکه محض توفیق و عنایت است. این کار نه به رنگ و پوست است، بلکه به عنایت دوست است (انصاری، ۱۳۸۹: ۱۲۸).

و از همین رو است که: «یکی محقق از یافت نور بر سخن وی پیدا؛ دیگر خالی از سماع، بیگانگی بر سخن وی پیدا» (انصاری، ۱۳۸۹: ۲۵۷).

و همین توان‌مایهٔ معنوی و برخورداری از رشحهٔ نور نخستین است که کسی را در عین دوری مستعد رهسپاری طریق عشق می‌سازد و دیگری را در عین نزدیکی برکنار می‌دارد: «بسا کس که از ما به هزار فرسنگ است و زانو به زانوی ما دارد، و بسا کسا که زانو به زانوی ما دارد و از ما به هزار فرسنگ است!» (انصاری، ۱۳۸۹: ۶۶۷).

انسان کامل

از منظر نگاه نام‌آشنایان تصوف، وجود انسان کامل به‌منزلهٔ آیینه‌ای تمام‌نماست که جهان غیب با همهٔ وسعت و شگفتی‌اش در آن بازمی‌تابد و «شهود» پیوسته جمال و جلال نهفته در آن را برای وی میسر می‌سازد. این حضور و وقوف به درجه‌ای می‌رسد که دل عارف با غیب رابطه‌ای این‌همانی می‌یابد که این امر نیز حاصل بی‌خویشتنی و رؤیت ماورا است، که تمامی توان‌مایهٔ معنوی عارف در آن خلاصه می‌شود، ازاین‌رو در نهایت امر به فراخنایی راه می‌یابد که «به دل حق تعالی را می‌بیند اندر خلا و ملا» (هجویری، ۱۳۸۴: ۴۸۴). دلیل عمدهٔ این مهم در این اصل خلاصه می‌شود که وجود وی به‌منزلهٔ آیینه‌ای برای حق است. به‌عبارتی حق تعالی و تقدس خود را به‌طور اکمل و اتم در این وجود مشاهده می‌کند. افزون‌براین، چون خداوند عالم را بی‌روح و مثل آیینه بی‌زنگار دید، انسان کامل را که کلمهٔ فاصل و جامع است، به‌منزلهٔ روح عالم (انسان کبیر) آفرید. همچنین انسان کامل برای معبود ازلی به‌منزلهٔ مردمک چشم است، و حق از طریق وی به خلق می‌نگرد، ازاین‌رو خداوند وی را خلیفهٔ خویش بر زمین گردانید. پس بر پا بودن عالم وابسته به وجود اوست. وی برخلاف ملائکه که تنها عارف به بعضی از اسما هستند، جامع جمیع اسمای الهی است (ابن‌عربی، ۱۳۶۶: ۵۶-۴۸، با تصرف و تلخیص).

و اما ایشان آنانند که

پیشه ایشان ذکر دایم، اکثر ایشان از دنیا صایم، آسمان به برکت ایشان قایم، زمین از سعت دل ایشان هایم... دل‌های ایشان از هیبت الوهیت پرخون و الف قامت ایشان از

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

بیم قیامت چون نون ... سوری از سرور، نوری از حضور، عیشی از نماز، عشرتی از نیاز، گوشه‌ای از خلوت، توشه‌ای از سلوت، نقلی از نزهت، نزلی بی‌شبهت... (انصاری ، ۱۳۸۹: ۵۷۸).

این انسان که در نظرگاه صوفیه، هدف غایی خلقت به‌شمار می‌رود، مظهر جمیع اسما و صفات خداوندی نگه‌دار جهان و شرط بقای طبیعت است و اگر محض وجود او نمی‌بود، طبیعت خلعت وجود نمی‌پوشید (اقبال لاهوری، ۱۳۵۴: ۴۷۲).

قوت پنج حواس و دادش هفت وچهار جنبش ارض و سما قوت درویشان است

(اقبال لاهوری، ۱۳۵۴: ۷۲۰)

اینان به اعتبار صفات و خصایل ویژه خود به اسامی و نام‌های مختلف ازجمله شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، کامل، مکمل، امام، خلیفه، قطب، صاحب زمان، جام جهان‌نما، آینه گیتی‌نما، تریاق کبیر، اکسیر اعظم، عیسی، خضر و سلیمان خوانده می‌شود. چرا که

ایشان هوشیاران مستند، بیداران الستند، غنی‌دلان تنگ‌دستند، آه‌گویان هوپرستند، پاکانی که از مستی هستی رستند و از قفس هوس جَستند و قرابه صیت و جاه شکستند و در حریم لی مع... نشستند(اقبال لاهوری، ۱۳۵۴: ۵۶۱).

این گروه واسطهٔ شناخت و وصال به حق هستند: «الهی! این چه فضل است که با دوستان خود کرده‌ای که هر که ایشان را شناخت، تو را یافت و هر که تو را یافت، ایشان را نشناخت» (انصاری، ۱۳۸۹: ۶۸، ۶۹۵، ۶۸۱، ۵۱۰،).

چرا که «آن زفان که از عارف نشان دهد، بالله که در هیچ دهان نیست (انصاری، ۱۳۸۹: ۴۳۲).

این گروه بزرگ‌مردانی هستند که همواره یاد و نام معبود را بر زبان دارند و به تعبیر پیر هرات: «آن کسانی که همیشه بی‌نام‌اند و از حق بر دل آنان پیام است و بر زبان و دل آن‌ها ذکر دوست بر دوام است» (انصاری، ۱۳۸۹: ۳۲۷).

در دیدگاه عطار نیز «انسان کامل که شایستهٔ تسخیر قلل فضیلت و دست‌یابی به سیمرغ قاف کمال را دارد، انسانی آرمانی است که:

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

نیک و بد در راه او یکسان بود خود چو عشق آمد، نه این نه آن بود
هر چه دارد پاک در بازد به نقد وز وصال دوست می‌نازد به نقد
مغز بینداز درون، نی پوست او خود نبیند ذره‌ای جز دوست او
صدهزار اسرار از زیر نقاب روی می‌بنمایدش چون آفتاب
(عطار، ۱۳۷۳: ۲۳۰)

پیر هرات نیز در تعابیری دیگر می گوید:

شبروان در روز هجران تابه شب هوا گفته‌اند باز هر شب تا به روز از بهر هو استاده‌اند
شبروان از آب ناب دیده غسلی ساخته روی را بر خاک پاک اسجدوا بنهاده‌اند
شبروان لبیک عبدی هر شب از هو بشنوند لاجرم سرمست عشق جرعهٔ این باده‌اند
(انصاری، ۱۳۸۹: ۵۵۹)

به بیان دیگر، آن‌ها خدا را نه در فراسوهای دسترس‌ناپذیر، بلکه در خانهٔ دل و شش سوی جهان هستی به مشاهده می‌نشینند و این دریافت ریشه در ژرفای شناخت و معرفت آنان دارد، چرا که این‌ها گروهی هستند که

از رنج مجاهدت رسته باشند، و از بند مقامات و تغیر احوال جسته و طلب اندر یافت برسیده... و همه یافتنی‌های سر بیافته ... و روی ازجمله بگردانیده و قصد اندر مراد فانی شده و راه برسیده و دعوی ساقط شده و از معنی منقطع گشته، کرامات حجاب شده، مقامات غاشیه گشته، در عین مراد بی‌مراد مانده... (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۶۱).

اما با وجود اتصال و اضمحلال در معنا و دوست، ازآنجاکه برای این تکامل نقطهٔ پایان وجود ندارد، و به دلیل سیر دایره‌وار رابطهٔ میان عشق و عاشق و معشوق، مردان حق پس از «چهار تکبیر زدن بر جهان و تسلیم کردن جان و دل» (انصاری، ۱۳۸۹: ۴۶۵). همواره « طرب‌کنان، نعره‌زنان و شادان راه می‌سپارند» (انصاری، ۱۳۸۹: ۸۴) و درنهایت چنین انسانی به دلیل محوریت وجودی او در نظام هستی و جایگاه ویژهٔ وی در پیشگاه الوهیت، به مقام شامخ خلافت و نیابت حق نایل می‌شود و این امکان و اقتدار را می‌یابد که روندگان طریق حق را

از خبر با نظر آرد و خوی آنان را از وجودشان بازکند و آنان را از علایق جدا سازد و نهادشان را از منیت خالی کند و ذل و ظلمت را از آنان جدا سازد، تا درنهایت

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

مکشوف آنان آید «وحده» و شاهد ایشان گردد «لا شریک له»... (انصاری، ۱۳۸۹: ۱۲۸، با تصرف و تلخیص)

چرا که ایشان به دلیل وصول به آبشخور عشق و معرفت و دست‌یابی به هویت والای انسانی و الوهی وجودی متفاوت را تجربه می‌کنند و بر کروبیان بر می‌آیند:

گنج دانش را امین‌اند از پی آن شد همی در حریم کبریا روح الامین دروان‌شان

(انصاری، ۱۳۸۹ :۷۳۳)

نتیجه:

- *رسائل فارسی* پیر هرات از حیث اشتمال بر آیات، احادیث، حکایات و اقوال عرفا، رموز باریک و دقیق، توجه به اقوال و اشارت عرفانی و بهره‌گیری از نثری موزون و فصیح درخور تأمل است.
- تعامل و ارتباط تنگاتنگ ساختار و محتوای اثر از خصایص ویژهٔ متن است، به این معنا که سیر رو به تکامل عشق و معرفت همواره در حال تمدید و تجدید است و در نتیجه رابطهٔ میان عشق و عاشق و معشوق سیری دایره‌وار می‌یابد؛ یکی از دلایل عمدهٔ تکرار مضمون در رسالات همین سیر رفت و برگشتی تحول و تکامل آدمی است.
- کاربرد اصطلاحات عرفانی خاص ازجمله توحید ازلی، توحید خاص الخاص، ذکر جان و جنان، رهبت، صفوت، طوالع، لیاذ، وجل، برینش، انقطاع و ... در همهٔ اثر دیده می‌شود.
- عنایت ویژه مؤلف به جایگاه «انسان کامل» در نظام هستی و محوریت وجودی او رابطهٔ تنگاتنگ او با عالم حق و حقیقت یکی دیگر از ویژگی‌های درخور توجه متن است.
- هم‌گونی و هم‌سانی مفهوم و ساختار میان نوشته‌های پیر هرات و دیگر بزرگان ادب فارسی نیز در برخی از بخش‌ها دیده می‌شود.

پی‌نوشت:

۱. بسیار طبیعی است که پیر بزرگواری مانند خواجه عبدالله را که زادهٔ هرات و مدفون در هرات است و مایهٔ افتخار جهان اسلام و خراسان و هرات است، از همان روزگار حیاتش «پیر هرات» یا «پیر هری» خوانده باشند، اما جست‌وجو در منابع تاریخی نشان می‌دهد که اطلاق این عنوان بر خواجهٔ انصاری حدود سیصد سال پس از وفات او پیشینه دارد و ظاهراً از اوایل قرن هشتم کهن‌تر نیست.

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

بررسی‌ها نشان می‌دهد که نخستین کسی که این عنوان را بر خواجه اطلاق کرده است، حمداله مستوفی (د: ۷۳۱ق) است در کتاب *تاریخ گزیده* که در شرح احوال خواجه می‌گوید: «شیخ عبدالله انصاری رَحِمَه رحمة واسعة معروف به پیر هری» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۶۶۳ نقل در شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸). پس از او فصیح خوافی (د: ۸۴۹ق) در وقایع سال ۴۸۱ق می‌سراید:

ز چار حرفِ «وفات» ارتو شش برون آری/ وفات پیرِ هرات است، شیخ انصاری» (فصیحِ خوافی، ۱۳۳۹، ج۳: ۱۹۸ به نقل در شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸).

اما در هیچ‌یک از منابع کهن این عنوان برای او نیامده است، مانند *مقامات شیخ الاسلام* که حتی یک بار «پیر هرات/ پیر هری» بر او اطلاق نشده است. در بخش مابعد حلاج *تذکرة الاولیاء* عطار، یک بار «پیر هری» به‌کار رفته است که به احتمال قوی منظور از آن « پیر هَرِی کُشانی» است و نه خواجهٔ انصاری، در این عبارت: «پیر هری می‌گوید که چون بوعلی دقّاق را سخن عالی شد، مجلس او از خلق خالی شد» (عطار نیشابوری، ۱۳۲۵، ج۲: ۱۹۹ نقل در شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸). صورت بیان، بیانِ کسی است که از مشاهدهٔ خود خبر می‌دهد و انصاری در این روزگار که مربوط به آخر عمر دقّاق است، طفلی بوده است.

اگرچه مترجم عربی *تذکرةالاولیاء* در قرن نهم «پیر هری» را به (عبدالله الانصاری، اصیلی وسطانی، بدل کرده است، مانند بعضی از نسخه‌های نیکلسون، و ما به‌درستی نمی‌دانیم جانشین کردن پیر هری/ عبدالله انصاری توسط چه کاتبانی و در چه زمانی در نسخه‌های *تذکرة الاولیاء* روی داده است، زیر بخش ما بعد حلاج تذکره ـ که شرح حال دقّاق در آن قرار دارد – اغلب در قرون نهم، دهم و یازدهم کتابت شده است، مثل تمامی نسخه‌های مورد استفاده نیکلسون – اما در اقدم نسخ موجود از تذکره که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته، بخش مابعد حلاج را داراست، «نسخه ایاصوفیه»، مورخ ۷۱۶ق، ش۳۱۳۶، گ ط ۲۳۷، «پیر هری» ضبط شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۸۹و ۱۹۰).

جایگاه ادبی خواجه و تلاش آگاهانهٔ او در آراستن کلام خود بر نمطی دیگرگون، آن‌گاه رخ می‌نماید که در حد مجال برخی از نمونه‌های هنرآفرینی او در حوزه‌های گوناگون ادبی، ازجمله توصیف‌های نغز و جاندار، سجع‌های فنی و آراسته و دیگر آرایه‌های بدیعی ارائه شود، از آن جمله است: «حمایل و گوشوار دُرر از گوش و گردن عروسان بهاری درآویزد، عروس گل از پردهٔ غنچه رخسار چون نگار می‌نماید. عندلیب عاشق‌وار بر آستانهٔ گل از میان دل سراییدن گیرد، صدهزار طلعت زیبا از خیمهٔ عدم و سایبان سیمابگون ارم طالع شود... سیب خوبروی نقطهٔ خال جمال بر دیباچهٔ رخسار چکانیده، زردآلو

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]

چون رخ عاشقان زرد و زار با سینه افگار در زیر بارآمده ... انار چون گنبد عقیق، بهی چون صفای رحیق، انگور امیری شاهوار بر تخت تاک برآمده...» (انصاری، ۱۳۸۹: ۶۱۹).

کتاب‌نامه:

- ابن‌عربی، محیی‌الدین. (۱۳۶۶)، *فصوص الحکم*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۵۴)، *سیر فلسفه در ایران*، ترجمه ا ـ ح ـ آریان‌پور، تهران: بامداد.
- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۶۲)، *طبقات الصوفیه*، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: طوس.
- ـــــــــــ . (۱۳۸۹)، *مجموعه رسائل فارسی*، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: طوس.
- خطیبی بلخی، محمدبن حسین. (۱۳۵۲)، *معارف بهاء ولد*، تهران: طهوری.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲)، *دیوان حافظ*، مصحح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
- رازی، نجم الدین ابوبکر. (۱۳۷۱)، *مرصاد العباد*، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رجایی بخارایی، احمدعلی. (۱۳۵۲)، *تفسیر آهنگین قرآن، پلی میان شعر هجایی و عروضی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۹)، *گلستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۲)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، چاپ سوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- فصیح‌خوافی، احمد بن محمد. (۱۳۳۹)، *مجمل فصیحی*، به اهتمام محمود فرخ، مشهد: کتابفروشی باستان.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۲۵)، *تذکرة الاولیاء*، به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون، لیدن: بریل.
- ـــــــــــ . (۱۳۳۸)، *مصیبت‌نامه*، تصحیح دکتر نورانی وصال، تهران: زوار.
- ـــــــــــ . (۱۳۷۳)، *منطق الطیر*، تصحیح دکتر محمدجواد مشکور، تهران: زوار.
- شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸، «پیر هری» غیر از «خواجه عبد... انصاری» است!، *نامه بهارستان*، سال دهم، دفتر ۱۵: ۱۸۵ـ ۱۹۲.
- کاشفی سبزواری، صفی‌الدین علی. (۱۳۹۰)، *انیس العارفین*، تصحیح فاطمه کوپا، تهران: کلک سیمین.
- مستوفی قزوینی، حمداله. (۱۳۶۲)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۹)، *مثنوی معنوی*، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
- هجویری، ابوالحسن علی. (۱۳۸۴)، *کشف المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.
- هروی، بشیر. (۱۳۵۵)، *مقامات پیر هرات*، کابل.

[Downloaded from mail.erfanmag.ir on 2026-09-27]